جلسه 280

سه شنبه 24/10/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در اقتضاء امر به شیء نسبت به نهی از ضد عام بود. قائلین به اقتضاء سه قول را مطرح کردند. قول اول، اقتضاء به نحو عینیت بود که امر به شیء یعنی طلب الفعل و نهی هم یعنی طلب الترک. و با توجه به اینکه فعل و ترک ترک الفعل خارجا یکی هستند، نماز خواندن و ترک ترک نماز خارجا یکی هستند، ولذا طلب نماز با طلب ترک ترک نماز عینیت دارند. طلب نماز می شود امر به نماز، طلب ترک ترک نماز می شود نهی از ترک نماز. ولذا در روایات هم گاهی می گوید صلوا، گاهی می گوید لا تدع الصلاة بحال. در مورد زن مستحاضه آمده است که «إنها لا تدع الصلاة بحال» یا در برخی روایات دیگر مطرح شده است که «من ترک الصلاة متعمدا فقد کفر».

ما عرض کردیم که از نظر عرفی قبول داریم که گاهی برای بیان یک وجوب از تعبیر لا یجوز الترک استفاده می شود. بجای اینکه فقهاء گاهی بگویند یجب الاحتیاط می گویند لا یجوز ترک الاحتیاط یا لایترک الاحتیاط. ولذا از نظر عرفی ما معتقدیم که روایاتی که مثل ما من محرم الا و قد احله الاضطرار اختصاص ندارد به محرمات، شامل ترک واجبات هم می شود، چون عرفا ترک واجب محرم است. از نظر عرفی اینطور است. و در خود روایت هم در موثقه سماعه راجع به مریضی که نمی تواند نماز ایستاده بخواند فرمود: اشکالی ندارد نماز ایستاده نخواند، «ما من شیء محرم الا و قد احله الله لمن اضطر الیه»، بر ترک واجب عنوان ما من شیء محرم را تطبیق نمود. از نظر عرفی همینطور است.

منتهی بحث ما بحث تحلیلی است که آیا در مانحن فیه حقیقتا امر به شیء متحد است با نهی از ترک آن شیء یا متحد نیست. ما اتحاد را انکار کردیم گفتیم نهی هو الزجر من الشیئ، ولا یعقل اتحاده مع الامر الذی هو البعث نحو الشیء. ماهیت بعث و ماهیت زجر ممکن نیست متحد بشوند.

یک نکته ای عرض کنم: این بحث را ما برای چه می خواهیم؟ ما این بحث را برای این ثمره می خواهیم که کسی ازاله نجاست از مسجد باید می کرد در اول وقت نماز، رفت نماز خواند. می خواهیم ببینیم که این نماز چون ترک ضد مقدمه است برای وجود ضد آخر طبق نظر مشهور، ترک صلاة مقدمه ازاله واجب است، این ترک صلاة واجب غیری است، می خواهیم ببینیم که امر به ترک نماز آیا مقتضی نهی از خود نماز هست یا نیست؟ ما دنبال این بحث هستیم. ازاله واجب، بنابر نظر مشهور ترک نماز مقدمه ازاله است و واجب غیری است. بحث فعلی ما دنبال این است که آیا امر به ترک صلاة مقدمة للازالة مقتضی نهی عن الصلاة هست یا نیست. ما دنبال این بحث هستیم. تا بعد ببینیم نهی از صلاة بنابر قاعده النهی عن العبادات یقتضی الفساد مقتضی فساد این نماز خواهد بود. با توجه به این ثمره باید صحبت کنیم.

حالا در بحث اقتضاء امر به شیء للنهی عن ضده العام قول اول عینیت بود، ما حرفمان این است که این قول به عینیت چقدر در حل این ثمره نقش دارد؟ نه اینکه ما بازی با الفاظ بکنیم. ما حرفی که می زنیم باید ببینیم این حرف ما در مورد ثمره مورد نظر ما چقدر نقش دارد. ثمره مورد نظر همین مثال اشتغال به صلاة است فی وقت وجوب الازالة، که گفته می شود ازاله که واجب شد، ترک صلاة هم مقدمه ازاله است و هم می شود واجب، امر به ترک صلاة مقتضی نهی عن الصلاة است از باب اقتضاء امر به شیء للنهی عن ضده العام. خب ما حرفمان این است که:

تارة شما می خواهید بگوئید که با وجود نهی از نماز در اول وقت، دیگر نمی شود اطلاق امر به نماز شامل این فرد از نماز بشود. چون این فرد از نماز که مزاحم با ازاله است نهی دارد. و لذا نمی تواند اطلاق امر به صلاة شامل این بشود. یکوقت دنبال این هستید کما هو الصحیح، این نیازی ندارد که نماز نهی داشته باشد. بلکه همان وجوب ترک صلاة کافی است برای اینکه حالا که واجب است ترک نماز مقدمة للازالة، دیگر اطلاق امر به صلاة نتواند شامل این نماز در اول وقت بشود. نیاز نداریم اصلا که بحث عینیت را مطرح کنیم. اصلا ما نهی از نماز نداریم، فقط امر داریم به ترک این نماز در اول وقت. این امر به ترک نماز در اول وقت جمع نمی شود با اطلاق امر به نماز.

سؤال وجواب: فرض این است که عنوان واحد است، هم از یک طرف می گوید نماز بخوان، هم از طرف دیگر می گوید بر تو واجب است این نماز را ترک کنی. عنوان هر دو عنوان نماز است دیگر. یکی می گوید نماز بخوان، دیگری می گوید این نماز را ترک کن. خب با هم جمع نمی شوند. امر به طبیعی صلاة با امر به ترک این فرد از صلاة با هم جمع نمی شوند. احتیاج ندارد که ما این امر به ترک این فرد از صلاة را برگردانیم به نهی عن الصلاة. چه نیازی هست؟

اگر مراد و مقصود این است که شما بگوئید نهی از این فرد از نماز با اطلاق امر جمع نمی شود، عرض ما این است که اصلا نیاز ندارد شما نهی ثابت کنید از این فرد از نماز، بلکه همینکه وجوب ترک این نماز ثابت شد از باب مقدمه واجب کافی است که با اطلاق امر به نماز جمع نشود.

اگر دنبال این هستید که بگوئید این نماز نهی دارد و نهی دلیل مبغوضیت است، و این نماز وقتی مبغوض بود المبغوض لا یقع عبادة، اگر دنبال این هستید، خب ادعای اینکه وجوب ترک صلاة عینیت دارد با نهی از صلاة به درد نمی خورد. چرا؟ برای اینکه این عینیت اثبات مفسده نماز نمی کند. وجوب ترک نماز ناشی است از مصلحت مقدمیه در ترک نماز. واجب است ترک این نماز چون ترک این نماز مصلحت غیریه دارد. بعد شما می آیید می گوئید وجوب ترک این نماز اتحاد دارد با نهی از این نماز. بسیار خوب، اما این حکم ناشی است از مصلحت در ترک نماز نه مفسده در فعل صلاة. شما اگر به دنبال این هستید که از نهی مفسده متعلق نهی را کشف کنید، کشف کنید که این نماز در وقت وجوب ازاله مفسده و مبغوضیت دارد و المبغوض لایقع عبادة، با این ادعای عینیت به این هدف نمی رسید. چرا؟ برای اینکه طلب شده است ترک این نماز مقدمة للازالة الواجب، و لکن ملاک در این طلب غیری ترک صلاة مصلحت غیریه است، مصلحت مقدمیه است در ترک الصلاة، نه مفسده صلاة. برفرض این طلب ترک صلاة متحد باشد با نهی از صلاة، ولی ناشی است از مصلحت غیریه در ترک صلاة، هیچوقت کشف نمی کند از مفسده داشتن و مبغوضیت خود صلاة.

پس باید ببینیم هدف چیست. با این ادعای عینیت به این هدف می رسیم یا نمی رسیم.

اما قول دوم که قول به تضمن بود که می گفت وجوب مرکب است از طلب الفعل مع المنع من الترک، پس وجوب نماز مثلا یعنی طلب نماز و نهی از ترک نماز. ولذا امر به نماز اگر وجوبی باشد مقتضی نهی از ترک نماز هم هست.

این را هم ما دیروز جواب دادیم، گفتیم منع من الترک علامت وجوب نیست. چون منع من الترک ممکن است منع کراهتی باشد. ممکن است یک مستحبی مثل حج که بیش از یک بار مستحب است و ترکش هم مورد نهی کراهتی است، مکروه است انسان تصمیم بگیرد که حج نرود، در عین حال حج مازاد بر حجة الاسلام واجب نمی شود با اینکه طلب فعل دارد و منع کراهتی هم از ترک دارد. پس وجوب متقوم به طلب الفعل مع المنع من الترک نیست. وجوب عبارت است از طلب فعل که ناشی است از اراده لزومیه و اراده شدیده که از آن تعبیر می کنیم به مرتبه عدم رضای مولا به ترک. مولا گاهی می گوید لطفا آب بیاور، گاهی می گوید حتما آب بیاور. اینکه می گویند حتما آب بیاور، طلب آب آوردن است که ناشی است از اراده حتمیه لزومیه که معرفش این است که لا یرضی المولا بالترک. پس قوام وجوب به طلب الفعل مع المنع من الترک نیست تا بعد بگوئید اقتضاء دارد وجوب فعل نسبت به منع من الترک و النهی عن الترک اقتضاءا تضمنیا.

سؤال وجواب: ما معتقدیم که اراده حتمیه با اراده استحبابیه اختلافش به شدت و ضعف است. مثل نور شدید و نور ضعیف. بسیط است یعنی مرکب از اراده و غیر اراده نیست. نور شدید بسیط است یعنی مرکب نیست از نور و غیر نور. نور ضعیف هم بسیط است یعنی مرکب نیست از نور و عدم نور. هر دو نور هستند، منتهی یک مرتبه ضعیفه نور است و یکی مرتبه شدیده نور. طلب وجوبی با طلب استحبابی هم همین است، هر دو ناشی هستند از اراده مولا، منتهی یکی اراده شدیده است به نحوی است که لا یرضی المولا بالترک، دیگری اراده غیر شدیده است که یرضی المولا بالترک.

سؤال وجواب: این مطلب که مرحوم آقای خوئی فرموده است وجوب امر اعتباری است وبسیط هست، خواسته اثبات کند که وجوب مرکب نیست از طلب الفعل مع المنع من الترک، چون وجوب امر اعتباری است و بسیط است، مرکب نیست جنس وفصل ندارد، یا وجوب حکم عقل است و بسیط است جنس و فصل ندارد. ما این را نمی گوئیم. هیچ محذوری ندارد که بگوئیم وجوب اعتبار دو چیز است، وجوب مرکب است از اعتبار طلب فعل و اعتبار منع من الترک. هیچ محذوری ندارد. ما اشکال نمی کنیم که محال است وجوب مرکب باشد از طلب الفعل مع المنع من الترک، چون وجوب اعتبار است واعتبار بسیط است، یا حکم عقل است و حکم عقل بسیط است. این اشکال آقای خوئی است. ما این اشکال را قبول نداریم. چرا؟ برای اینکه اعتبار بسیط است، اما می شود وجوب مرکب باشد از دو اعتبار. اعتبار البعث نحو الفعل و اعتبار المنع من الترک. اینکه محذوری ندارد. ما اشکال دیگری داریم. اشکال ما این است که می گوئیم منع من الترک تعبیر صحیحی نیست. برای اینکه در برخی مستحبات هم، هم استحباب فعل داریم و هم منع کراهتی از ترک، در عین حال اینها وجوب نمی شوند.

سؤال وجواب: ما در اراده هم اشکال عقلی نمی کنیم که محال است اراده مرکب باشد. نه، می تواند اراده وجوبیه عبارت باشد از ارادة الفعل و کراهة الترک، این محال نیست. ما هو الوجوب؟ یکی بگوید الوجوب هو ارادة الفعل و کراهة الترک، این محذور عقلی ندارد، این فقط نقض می شود به مستحبی که مولا اراده دارد آن مستحب را و کراهت هم دارد نسبت به ترک آن مستحب منتهی کراهة غیر لزومیة. مثالی حج که زدیم دقیقا همینطور است، مولا اراده دارد که شما ولو مستطیع نیستید یا مستطیع بودید وقبلا حج رفتید که باز حج بروید و کراهت هم دارد نسبت به حج، ولکن این وجوب نمی شود. ما اشکالمان این نیست که ترکیب محال است. چه اشکال دارد که در همین اراده هم وجوب مرکب باشد از ارادة الفعل و کراهة الترک. اشکال عقلی که ندارد، یا وجوب مرکب باشد از اعتبار البعث نحو الفعل و اعتبار المنع من الترک، هیچکدام از اینها اشکال عقلی ندارد. ما فرمایش آقای خوئی را قبول نداریم که اشکال عقلی می کند. ما حرفمان این است که این تعریف برای وجوب تعریف درستی نیست چون نقض می شود به مستحبی که هم مولا اراده دارد انجام آن را و هم کراهت تنزیهیه و غیر لزومیه دارد نسبت به ترک آن.

سؤال وجواب: عدم رضا دیگر تشکیکی نیست. عدم رضا یعنی عدم ترخیص. راضی نیست مولا به ترک نماز این دیگر مرتبه بردار نیست، یعنی ترخیص نداد در ترک نماز. منتهی عرض کردم وجوب طلب فعل است که ناشی است از اراده شدیده فعل، معرفش این است که لا یرضی المولی بالترک. معرف این است والا ماهیت اراده شدیده امر عدمی نیست. عدم الرضا بالترک یا عدم الترخیص فی الترک این جزء الماهیة وجوب نیست. وجوب جزء الماهیه اش اراده شدیده است تعدیل که می کنیم می گوئیم این اراده شدیده علامتش این است که لا یرضی المولی بالترک، یا لا یرخص المولی فی الترک. پس اینکه بگوئید الوجوب هو طلب الفعل مع المنع من الترک، این درست نیست. منع من الفعل هم در مکروه هست و هم در حرام. منع من الترک هم در واجب هست و هم در مستحب. منع من الترک در مستحب هم هست منتهی منعا غیر لزومی. پس تفسیر نکنید وجوب را به طلب الفعل مع المنع من الترک.

سؤال وجواب: اگر شما منع را می گوئید لزومی، از اول طلب را لزومی بکنید، چرا اکل من القفا می کنید؟ شما می گوئید طلب الفعل مع المنع من الترک، گیر می کنید می گوئید مع المنع اللزومی من الترک. خب این اللزومی را که شما آوردید از اول می آوردید. از اول می گفتید الطلب اللزومی للفعل. اکل من القفا درست نیست.

#### قول سوم (اقتضاء امر به شیء للنهی عن ضده به نحو ملازمه)

اما قول ثالث قول به اقتضاء امر به شیء للنهی عن ضده العام است به نحو ملازمه.

گفته می شود که وقتی مولا می گوید صل، بالالتزام می فهماند که لا تترک الصلاة. حالا این دلالت التزامیة گاهی بین بالمعنی الاخص است، به جوری که تصور شیء کافی است برای تصور لازم آن. گاهی بین بالمعنی الاعم است که تصور شیء کافی نیست برای تصور لازم. ولی اگر تصور کردیم این شیء را و تصور کردیم لازم آن شیء را، تصدیق به ملازمه پیدا می کنیم.

مرحوم نائینی فرموده: اگر دلالت التزامیه بین بالمعنی الاخص را نگوئیم لااقل دلالت التزامیه بین بالمعنی الاعم را خواهیم گفت که امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام است به نحو دلالت التزامیة.

اقول: این فرمایش مرحوم نائینی هیچ وجهی ندارد. اصلا چه لزومی دارد که مولا وقتی می گوید نماز بخوان نهی هم بکند از ترک نماز؟ چه لزومی دارد؟ بلکه این نهی از ترک نماز لغو است. چرا؟ برای اینکه این نهی از ترک نماز نهی نفسی است یا نهی غیری؟

اگر می گوئید نهی نفسی است، لازمه اش این است که انسان دو تا عقاب بشود، یکی بخاطر اینکه چرا امر به نماز را عصیان کرد، عقاب دیگر بخاطر اینکه چرا نهی از ترک نماز را عصیان کرد. و این قابل التزام نیست. و محل بحث ما هم نهی نفسی از ضد عام واجب نیست. هیچ کس توهم نمی کند که امر به شیء مقتضی نهی نفسی است از ضد عام.

پس مراد نهی غیری است از ضد عام. نهی غیری از ضد عام لغو است. چرا؟ برای اینکه چه اثری دارد؟ عقاب زائد که ندارد نهی غیری، ثواب زائد که ندارد، پس برای چه چیزی مولا زحمت کشید و نهی غیری را انشاء کرد؟ مولا می گوید نماز بخوان، بعد بگوید صبر کن نماز را ترک نکن. می گوئیم مولا این نهی دومت چه اثری دارد؟ اگر می خواهی نهی نفسی بکنی از ترک نماز، که این خلاف ضرورت فقه است و محل بحث ما هم نیست. و اگر می خواهی نهی غیری بکنی از ترک نماز، چه اثری دارد؟ عقاب زائد که ندارد. اگر آن صل که گفتی کافی است فهو، اگر کافی نیست و مردم امتثال نمی کنند و از عذاب تو نمی ترسند، امر نفسی به نماز کافی نبود حالا نهی غیری از ترک نماز می خواهد اثر بکند با اینکه مستتبع عقاب زائد یا ثواب زائد نیست.

برفرض شما اصرار کنید که لغو نیست. می گوئیم بسیار خوب سلمنا لغو نیست، اما واجب و مما لابد منه است؟ یعنی مولا که می گوید صل حتما باید بعدش بگوید لاتترک الصلاة؟ چون استلزام یعنی لابدیت. ملازمه یعنی مولایی که گفته صل حتما هم خواهد گفت لاتترک الصلاة. نه هیچ همچنین چیزی نیست که حتما بگوید لاتترک الصلاة.

ولذا هیچ کدام از این اقوال ثلاثه برای اقتضاء امر به شیء للنهی عن ضده العام درست نشد.

سؤال وجواب: نهی غیری که کشف نمی کند از شدت امر نفسی. عدم رضای غیری که اثری ندارد. عدم رضای نفسی که نیست بلکه عدم رضای غیری است و نهی غیری است از ترک نماز، چه اثری دارد. برفرض هم اثر داشته باشد ولغو نباشد چه ضرورتی دارد که ما بیائیم به گردن مولا بگذاریم که حتما وقتی امر کرد به نماز نهی هم کرد از ترک نماز.

### مرحله روح حکم

بله اینجا است که این بحث مطرح می شود که مرحوم آقای صدر می گوید من به لحاظ عالم حکم این اشکال را قبول دارم که لغو است، نهی از ترک واجب لغو است. چون نهی غیری است از ترک واجب لذا لغو است. نهی نفسی از ترک واجب هم که خلاف ضرورت فقه است و الا لزم تعدد العقاب علی ترک الواجب.

ولی آقای صدر می گوید برویم در عالم روح الحکم، آنجا دیگر بحث لغویت نیست، آنجا بحث این است که قهری است. کسی که چیزی را دوست دارد حبا شدیدا و لزومیا، از فوت او ناراحت می شود. شما گاهی از آمدن یک مهمان عزیز خیلی خوشحال می شوید و شوق شدید دارید به آمدن او، وقتی زنگ می زند می گوید ببخشید برف آمد نتوانستم بیایم، شما جدا ناراحت می شوید. این یک امر وجدانی است. انسان از فوت محبوب لزومی اش متأذی می شود و بغض دارد بغضا تبعیا نسبت به فوت محبوب. فرزند کسی بیمار است، حب شدید دارد که از داروخانه دارو تهیه کند. وقتی می رود و می بیند داروخانه بسته است ناراحت می شود یا نمی شود؟ بلااشکال ناراحت می شود. خب این چه بغضی است؟ بغض و کراهت غیری. و این امر وجدانی است.

ولذا آقای صدر می گوید من روح اقتضاء را قبول دارم، یعنی امر به شیء مقتضی بغض تبعی است نسبت به ترک آن. کما اینکه در مقدمه واجب هم گفت من معتقدم که امر به شیء مقتضی حب تبعی است به مقدمه آن.

آقای خوئی ره اشکالی را مطرح کرده است، فرموده: حب و بغض تبعی تعلق می گیرد به مقدمه. مقدمه واجب محبوب تبعی است، مقدمه حرام مبغوض تبعی است، چه ربطی دارد به نقیض واجب؟ نقیض واجب که مقدمه واجب نیست.

اقول: این اشکال از آقای خوئی عجیب است. چه کسی گفته است که حتما باید حب غیری به مقدمه واجب تعلق بگیرد و بغض غیری هم به مقدمه حرام؟ چه کسی گفته است؟ آقای صدر ادعا می کند وجدان را و حرفش هم خالی از وجه نیست، می گوید وجدان می گوید که همانطوری که انسان نسبت به مقدمه واجب حب غیری دارد و نسبت به مقدمه حرام یعنی علت تامه حرام بغض غیری دارد نسبت به نقیض واجب هم مولی بغض غیری دارد. و این یک امر وجدانی است.

اقول: اشکال ما به آقای صدر همان چیزی است که سابقا هم عرض کردیم:

اولا روح حکم حب و بغض نیست. چه بسا مولا امر می کند به شیئی و لا یحبه ابدا. مثل امر به دفع افسد به فاسد. امر به شرب دواء تلخ، کی مولا دوست دارد شرب دواء تلخ را. مثلا این عبدی که سوار ماشین است یا باید بزند به پدر این مولا یا باید بزند به برادر این مولا، خود این مولا می گوید بزن به برادرم تا پدرم زنده بماند، کی این مولا دوست دارد که برادرش کشته بشود؟ دفع افسد به فاسد می کند.

پس روح وجوب حب نیست و روح حرمت هم بغض نیست.

ثانیا: برفرض روح وجوب حب و روح حرمت بغض باشد، اما این حب و بغض قهری است در مورد حب و بغض غیری. یعنی یک چیز قهری است که مولا از فوت واجب ناراحت می شود. بغض دارد نسبت به فوت واجب. این یک بغض قهری است ناشی از اعمال مولویت زائده نیست. روح حکم برفرض حب یا بغض باشد آن حب و بغضی است که ناشی است از اعمال مولویت زائده. مولا یک اعمال مولویت کرده است گفته نماز بخوان. بله نماز نخوانید ناراحت می شود بخاطر فوت محبوب، اما این بغض مولا نسبت به فوت محبوب و واجب ناشی از اعمال مولویت مستقله نیست.

ولذا به نظر ما روح حکم هم اگر حب و بغض باشد آن حب وبغضی است که ناشی از اعمال مولویت زائده است. هیچ محذوری ندارد با این بیانی که عرض کردیم که مولا وقتی می گوید مثلا شما این کار را ترک کنید، نسبت به علت تامه این کار بغض تبعی دارد، علت تامه حرام مبغوض تبعی است، در عین حال مولا نسبت به این علت تامه حرام حب نفسی داشته باشد. بغض تبعی دارد چون علت تامه حرام است، در عین حال حب نفسی هم دارد وامر ترتبی هم به آن می کند، می گوید اگر آن حرام را مرتکب می شوی این علت تامه حرام را ایجاد کن. اگر مثلا اتلاف می کنی مال غیر را، بیا وضوء بگیر تا با این وضوء اتلاف بشود مال غیر. وضوء علت تامه اتلاف مال غیر است. اگر اتلاف می کنی مال غیر را لااقل نرو آب تنی کن بیا غسل کن یا وضوء بگیر. با اینکه علت تامه حرام مبغوض تبعی است، یا در بحث ما نقیض واجب مبغوض تبعی است و نقیض حرام محبوب تبعی است، اما اینها حب و بغض تبعی است ناشی از اعمال مولویت مستقله نیست. مثل همین بغض تبعی نسبت به علت تامه حرام، که برفرض هم باشد این ناشی از اعمال مولویت نیست. قهری است، در اختیار مولا نیست.

ولذا مولا می گوید من می گویم اتلاف نکن مال غیر را در این مثال وضوئی که علت تامه اتلاف مال غیر است. اگر من وضوء بگیرم آب وضوء می رود باعث می شود که فرش این آقا بسوزد. مولا می گوید اتلاف نکن مال غیر را. وضوء می شود علت تامه اتلاف مال غیر، وضوئت هم مبغوض غیری است. اما اگر شما اتلاف می کنی مال غیر را، من به تو می گویم لااقل وضوء بگیر، نه اینکه بجای وضوء آب پاشی کنی، که نه وضوء گرفتی و از آن طرف مال غیر را هم اتلاف کردی. چه اشکالی دارد مولا با اینکه بغض تبعی دارد نسبت به این علت تامه حرام، اما حب نفسی دارد به او و به نحو ترتب امر می کند به او.

مانحن فیه هم همینطور است. ضد عام واجب که نقیض واجب است، فوقش مبغوض تبعی است. اما این مبغوض تبعی ناشی از اعمال مولویت مستقله نیست بلکه یک امر قهری است. ولذا مانع از این نیست که مولا حب نفسی داشته باشد نسبت به این نقیض واجب و به نحو ترتب هم امر کند به او. مثلا بگوید إن کنت لا تزیل النجاسة عن المسجد فصل.

این به نظر ما هیچ محذوری ندارد.

یقع الکلام بعد الفراغ عن عدم اقتضاء الامر بالشیئ لا للنهی عن ضده الخاص و لا للنهی عن ضده الخاص در ثمره این بحث، انشاء الله فردا.